



## تقریر درس خارج فقه فرهنگ آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجة الإسلام قادر بریسم	جلسه	۷	تاریخ	۱۴۰۱/۰۸/۲۶
عنوان ۱	فقه فرهنگ کلان				
عنوان ۲	فصل اول: فقه فرهنگ کلان حاکمیت				
عنوان ۳	مباحث فقه فرهنگ باورها				
عنوان ۴	مبحث سوم: فرهنگ باورهای حاکم بر روابط بین حاکمیت و بین مردم				
عنوان ۵	اصل یازدهم: ایمان به یاری خدا در حل مشکلات مردم				

### اصل یازدهم: ایمان به یاری خدا در حل مشکلات مردم

از جمله باورهایی که باید بر دستگاه حاکمیت بر جهاز حکومتی در نظام سیاسی اسلام حاکم باشد که دستگاه حاکمیت باید بر اساس این باور رابطه خود را با مردم تنظیم کند، اصل ایمان به یاری خدا و نصرت الهی در حل مشکلات مردم است. یعنی کارگزاران نظام اسلامی باید بدانند که اگر در جهت گره‌گشایی از مشکلات مردم تلاش کنند، با یاری خداوند متعال مواجه خواهند شد. لذا نباید ناامید از حل مشکلات باشند، نباید در حل مشکلات سستی کنند؛ بلکه با قدرت، پیگیری کنند و خدای متعال آنها را یاری می‌کند.

نگاهی که در نظام اسلامی در رابطه با کار با مردم وجود دارد با نظام‌های دیگر متفاوت است. ممکن است نظام‌های دیگر معتقد به خدا و یاری خداوند متعال نباشند. لکن در نظام الهی و در حکومت الهی این باور وجود دارد که گره‌گشایی از مشکلات مردم، خدمت به مردم، نوعی نصرت خدای متعال است. یعنی از مصادیق یاری خداوند است و چون از مصادیق یاری خداوند است مشمول وعده‌های نصرت الهی است: «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ»<sup>۱</sup> هر چند این آیه به قرینه «يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ» و به قرینه سیاق این آیه در مورد جهاد وارد شده است، اما آنچه معلوم است این است که آنچه ملاک جلب نصرت الهی است، نصرت و یاری دادن خداست. یعنی چون خدا را یاری می‌کنید، خدا متعال شما را یاری می‌کند. «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ»؛ یعنی این قاعده کلی گرچه در «مورد» وارد شده اما مورد، مختص این قاعده کلی نیست. چون مورد جهاد بیش از هر مورد دیگری شاید سختی دارد به آن اشاره شده است؛ لذا خداوند متعال این قاعده کلی را در اینجا بیان فرموده و مکرر بر این اصل تأکید کرده، لکن نصرت الهی مخصوص به جهاد نظامی نیست. آیه کریمه می‌فرماید:

۱. سوره محمد: ۷.

﴿فَلَا تُطِيعُ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا﴾<sup>۱</sup>

که از این آیه استفاده می شود که همین «عدم اطاعت» نوعی جهاد است با این که جنگ نظامی نیست. ظاهراً «به» در «جَاهِدْهُمْ بِهِ» به همان عدم اطاعه از کافرین بر می گردد. معلوم می شود که عدم اطاعت از آنها مشکلاتی ایجاد می کند؛ همانطور که در مملکت خودمان می بینیم که زیر بار آنها نرفتن مشکلات و هزینه هایی ایجاد می کند. پس معلوم می شود این جهاد یا نصرت الهی، محدود به جهاد و نصرت در زمینه نظامی نیست؛ بلکه شامل خدمت به مردم و جامعه اسلامی و کمک به کسانی که در جامعه اسلامی مشکلی دارند.

ما از روایات متعدده وارده در ابواب «فعل معروف» می توانیم استفاده کنیم که هر فعل معروفی مخصوصاً کارگشایی از مسلمین در جامعه اسلامی، این مصداق نصرت خداست و می توان آن را از مصادیق نصرت خداوند برشمرد.

بحث ما فرهنگ است. باید فرهنگ حاکم بر نظام حکومتی مشتمل بر چنین باورهایی باشد و باید این را ایجاد کرد. از آیات و روایات استفاده می شود که این باورها از شئون مؤمن است. یعنی اگر کسی می خواهد مؤمن باشد باید اینگونه باشد. به این نوع وجوبها «وجوب شرطی» می گویند نه اینکه وجوب مستقلی داشته باشد. یعنی شرط اینکه یک حکومت و دستگاه خدایی مورد قبول خدا باشد این است که این باورها در آن محقق باشد. این از وجوبات شرطیه است. مثل این که گفته شود اگر کسی مؤمن است، مؤمن بما هو مؤمن، خدمتگزار مردم است، اهل معروف است، اهل نیکی و خوبی است. یعنی علاوه بر وجوبات مستقلة نفسیه ای که دارند باید وجوب شرطی هم در خودشان محقق کنند. یعنی اگر می خواهی مؤمن باشی باید شروط ایمان را هم در خود محقق کنی. یکی از شروط و مقتضیات ایمان این است که «مَنْ لَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»<sup>۲</sup> از این روایات استفاده می کنیم که یکی از شرایط مؤمن بودن این است که به امور مسلمین اهتمام داشته باشد. یا اینکه مثلاً فرض کنید: «مَنْ غَشَّنَا فَلَيْسَ مِنَّا»<sup>۳</sup> یا مثلاً: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ»<sup>۴</sup> این معنایش این نیست که این موارد یک وجوب نفسی داشته باشد، بلکه از شروط و شئون ایمان این است که اینگونه باشد. ما از روایات متعدد می توانیم این مطلب را استفاده کنیم که گره گشایی از کار مردم، نوعی نصرت خدای متعال است؛ و لذا کسی که چنین کند و با این تصمیم جلو برود، و نگوید این کار شدنی نیست، و امکانات نداریم و غیره، بلکه کمر همت ببندد و مشکل مردم را حل کند، این کارگشایی از مردم، نوعی نصرت الهی است.

۱. سوره فرقان: ۵۲.

۲. کافی؛ ج ۲، ص ۱۶۴.

۳. دعائم الإسلام؛ ج ۲، ص ۲۸. البته در کافی اینگونه است: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ غَشَّنَا»؛ کافی؛ ج ۵، ص ۱۶۰.

۴. کافی؛ ج ۲، ص ۴۵۳.

## روایات باب

### روایت اول

روایت صحیحہ اسماعیل بن عبد الخالق:

«إِنَّ مِنْ بَقَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَبَقَاءِ الْإِسْلَامِ أَنْ تَصِيرَ الْأَمْوَالُ عِنْدَ مَنْ يَعْرِفُ فِيهَا الْحَقَّ وَ يَصْنَعُ فِيهَا الْمَعْرُوفَ ...»<sup>۱</sup>؛

بقاء اسلام به این است که اگر می خواهید جامعه را اداره کنید تلاش کنید که اموال و چرخه کار اقتصادی در اختیار کسانی باشد که اهل حق هستند و اهل معروف هستند. حالا کارگزاران جمهوری اسلامی که امکانات و تصمیم گیری ها دست آنهاست اگر اینها صنع معروف کنند و اهل حق باشند این می شود بقاء اسلام و مسلمین. بقاء اسلام و مسلمین به این است که آن کسانی که اموال دست آنهاست «من يعرف الحق» باشند و «من يصنع المعروف» باشند و معلوم است که بقاء اسلام و مسلمین نصرت خداست و جهادی که می گویند نصرت خداست، چرا؟ چون بقاء مسلمین به جهاد است. بعد در ادامه می فرماید:

«وَإِنَّ مِنْ فَنَاءِ الْإِسْلَامِ وَفَنَاءِ الْمُسْلِمِينَ أَنْ تَصِيرَ الْأَمْوَالُ فِي أَيْدِي مَنْ لَا يَعْرِفُ فِيهَا الْحَقَّ وَلَا يَصْنَعُ فِيهَا الْمَعْرُوفَ»؛

از روایت این استفاده می شود که بقاء اسلام و مسلمین به این بستگی دارد که کسانی که امور گردش اقتصادی جامعه در اختیار آنهاست «يعرف الحق» باشند، به مردم کمک کنند و کارگشایی کنند. اگر چنین کردند خداوند هم به آنها کمک خواهد کرد و قطعاً از مصادیق «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ» خواهند بود. در جهاد سخت و جهاد نظامی هم همینطور است و ما به مناسبت های مختلف بر این مطلب تأکید کردیم و این یک اصل مهمی است. در نگاه اسلام به مسائل اجتماعی سیاسی و نظامی، معیار نصرت و معیار پیروزی همیشه عدّه و عدّه نیست. معیار پیروزی عمدتاً دو چیز است: یک ایمان و اتکال بر خدا، دیگری عزم بر انجام عمل: «قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»<sup>۲</sup>؛ این یک اصل است.

وقتی موسی به قومش گفت که: «يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ»<sup>۳</sup> اینها طبق معیارهای عقلانی خودشان حرف زدند. چرا که اینها آدمهای بی عقل و کافری نبودند. یعنی مؤمن تر از این ها در جامعه ایمانی آن زمان وجود نداشت. منتها این ها با معیارهای عقلانی خودشان صحبت می کردند: «قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ»<sup>۴</sup>؛ ما کجا و اینها کجا. اینها جبارین

۱. وسائل الشیعة؛ کتاب الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر و ما یلق به، أبواب فعل المعروف، باب ۱، ح ۱.

۲. سورة مائده: ۲۳.

۳. همان: ۲۱.

۴. همان: ۲۲.

هستند. اینها قدرتمندند. قدرت عددی و لشکری دارند. قدرتشان چند برابر ماست. قدرت تسلیحاتی اینها چند برابر ما است. هر یک نفرشان معادل ده نفر ما می‌تواند مبارزه کند و از این حرف‌ها.

در ادامه می‌فرماید: «قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا...» که معلوم است منظور، موسی و هارون هستند و کسی غیر از این دو نیست که بتوانند چنین حرفی بزنند. و منظور از «أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا» همان نعمت ولایت است که در آیات قرآنی از «ولایت» به «نعمت» تعبیر شده است. می‌فرماید شما حمله کنید و جلو بروید و بر خدا توکل کنید که شما پیروز خواهید شد.

علی بن ابیطالب علیه السلام یک نفر بود که رفت و در خیر را کند و بعد گفت بیایید. کار را علی بن ابیطالب تمام کرده بود و آنها که آمده بودند فقط داخل شدند و کاری انجام ندادند. اینطوری است. اگر ما در معادلات بین خودمان و بین جهان کفر بر اساس این باورها و بر این اصول ایمانی و شناختی تعامل کنیم و سیاست‌های خود را تنظیم کنیم چنین آثار مثبتی را در پی خواهد داشت. هیچ وقت در طول تاریخ انبیا از لحاظ عده و عده هم‌تراز کافران و مستکبران نبودند. دلیلش هم این است که مثلاً امیرالمومنین فرمود: «وَاللَّهِ مَا مُعَاوِيَةَ بِأَذَى مِنِّي وَلَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَيَفْجُرُ<sup>۱</sup>». امثال معاویه از دروغ گفتن و چاپیدن اموال مردم و ظلم کردن و اعمال فشار بر مردم، از این روش‌ها استفاده می‌کردند تا اکثریت مردم را به دنبال خودشان بکشند که در نتیجه، جبهه حق قلیل العده باقی می‌ماند و انبیا با همین عده قلیل پیروز می‌شدند؛ چرا که این قانون، حاکم بوده است. آن آیه کریمه سوره انفال که می‌فرماید:

﴿إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ﴾<sup>۲</sup>؛

بعد که کم‌کم جمعیت آن‌ها زیادتر شد و ضعف ایمان بر مسلمانان غلبه پیدا کرد فرمود:

﴿الآن خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾<sup>۳</sup>؛

قبلاً یک به ده پیروز می‌شدید و الان یک به دو پیروز می‌شوید، باز هم حداقل یک به دو پیروز می‌شوید. یعنی این کف قضیه است و معلوم می‌شود که یک همچنین معادله‌ای حاکم است. علتش هم این است که اگر جامعه اسلامی و مجموعه مؤمن، عزم بر کاری پیدا کردند و اراده خود را برای انجام کاری محکم کردند و توکل بر خدا کردند، پیروزی از آن‌ها خواهد بود.

من یک وقتی همین را برای فلسطینی‌ها می‌گفتم که برای چه شما در غزه نشستید و از غزه دفاع می‌کنید؟! بروید و یکی بشوید. صهیونیستها غزه را از کرانه باختری جدا کردند. به آنها گفتم که اگر حمله کنید پیروز می‌شوید؛ هنوز این عزم

۱. نهج البلاغه؛ ص ۳۱۸.

۲. سوره انفال: ۶۵.

۳. همان: ۶۶.

در آنها جزم نشده است. نسبت بین معاملات ما و آمریکا هم همین قاعده حاکم است. منتها در زمان امام حسن علیه السلام یا حضرت امیر علیه السلام چرا تن به تحکیم دادند؟ سستی اصحاب باعث شد که از آنچه خواسته حضرات بود باز بیفتند. ممکن است یک حکومت، اسلامی باشد اما دشمن، زیاد از او حساب نبرد و همچنین ممکن است حکومت اسلامی باشد که دشمن از آن خیلی حساب ببرد. اقتدار اینجور جاها به درد می خورد کما اینکه آیه می فرماید:

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ﴾<sup>۱</sup>

این ترهبون، در روابط سیاسی و حکومتی را اصل مهمی می دانیم.

## روایت دوم

روایت دیگر روایت صحیحۀ سکونی است که ما همیشه گفته ایم که سکونی را ثقه امامی می دانیم و لذا صحیحۀ می گوئیم و نه موثقه. می فرماید:

﴿الْخَلْقُ عِيَالُ اللَّهِ فَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ مَنْ نَفَعَ عِيَالَ اللَّهِ وَأَدْخَلَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ سُورًا﴾<sup>۲</sup>

اگر خلق (مردم) عیال الله هستند رسیدگی به این خلق و گروه گشایی از آنها از ابرز مصادیق نصرت و یاری خدا است.

کارگزاران باید با این نیت وارد کار شوند که این ها عیال الله هستند؛ البته عیال اللهی که در نظام حکومتی و آفرینش تقسیم کار شده و رسیدگی به امور اینها بر عهده حاکم اسلامی گذاشته شده است. همانطور که خیلی از کارها بر عهده فرشتگان مدبر است و امور را تدبیر می کنند، باران می فرستند و زمین را آباد می کنند، گاهی برکات نازل می کنند و گاهی برعکس، به هر حال یکی از مهم ترین پدیده های نظام آفرینش، نظم حاکم بر جهان و تشکیلاتی بودن مدیریت این جهان است. خداوند با تشکیلات، جهان را مدیریت می کند. فرشتگان کار می کنند، هر فرشته ای، مسئولیتی دارد که در مسئولیت فرشتگان دیگر دخالتی نمی کند: ﴿وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ \* وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ \* وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ﴾<sup>۳</sup>؛ همان نظمی که در جهان تکوین حاکم است باید توسط بندگان خدا در نظام تشریع هم حاکم شود.

هنر مدیریتی این نیست که یک مدیر خودش همه کارها را بکند. صاحب یک کارخانه اول صبح، کارخانه را جارو کند، دستگاه را روشن کند، این کارگریست. البته، آدم، کارگر خوبی باشد خوب است. اما مدیر خوبی نیست. هنر این است که بتواند تشکیلاتی کار کند. از هنرهای بزرگ و از عالی ترین هنرهای جهان آفرینش، نظم است که خداوند بر این جهان عظیم و گسترده حاکم کرده است که هر چیزی در جای خودش است: ﴿وَمَا مِن دَآئِبَةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَ

۱. همان: ۶۰.

۲. وسائل الشیعة؛ کتاب الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر و ما یلقی به، أبواب فعل المعروف، باب ۲۲، ح ۱.

۳. سورة صافات: ۱۶۴-۱۶۶.

يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ<sup>۱</sup> همه چیز برنامه ریزی شده است. چنین خدایی است که: ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾<sup>۲</sup>.

## روایت سوم

روایت دیگر که سند خوبی دارد می فرماید:

«عَمَّنْ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم مَنْ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ: أَنْفَعُ النَّاسِ لِلنَّاسِ»<sup>۳</sup>؛

نکته: اگر تعبیر «عَمَّنْ سَمِعَ» آمد، ما می گوییم این مرسل نیست. این فرق دارد به اینکه گفته شود «عن رجل». این «عَمَّنْ سَمِعَ» توثیق راوی است در سماع یا توثیق در نقلش از ابی عبدالله عليه السلام؛ یعنی سماعش از ابی عبدالله عليه السلام را تأیید می کند؛ لذا ما این را در حکم صحیح می دانیم. اگر می فرمود «عن رجل»، معلوم نبود این راوی ثقة است یا نیست، آیا صادق است و اهل حفظ است یا نیست. اما اگر بفرماید «عَمَّنْ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ» این دارد تأیید می کند که «شنید»، لا اقل در این نقل توثیقش می کند. لذا ما این گونه عبارت را اگر در روایتی آمد آن روایت را مرسل نمی دانیم؛ بلکه در حکم مسند می دانیم یا اگر صحیح هم ندانیم، حداقل مصحح می دانیم.

روایت می فرماید محبوب ترین کس نزد خدا کیست؟ می فرماید: مفیدترین شخص برای مردم.

این از مواردی است که معلوم می شود خداوند متعال به این امر کرده و این مطلوب خدای متعال است. انجام چیزی که مطلوب خداست نوعی نصرت خداست. نوعی اطاعت است و اطاعت همیشه ملازمت با نصرت خدا دارد. حالا در این باب (باب ۲۲) روایات زیادی وجود دارد که وقت ما گنجایش پرداختن به همه آنها را ندارد.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

۱. سوره هود: ۶.

۲. سوره جمعه: ۱؛ و سوره تغابن: ۱.

۳. وسائل الشیعة؛ کتاب الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر و ما یلقی به، أبواب فعل المعروف، باب ۲۲، ح ۲.